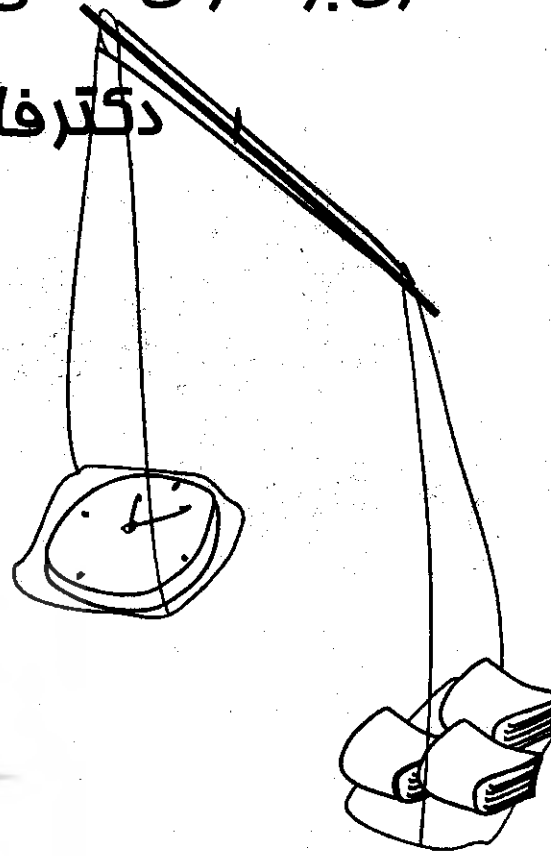


گذاری بر گذران علمی - اجتماعی

دکتر فاطمه سیاح

مهری بهفر



صفحه‌ی تاریخ نشریه‌ی حقوق زنان در شماره‌ی دوازدهم، شنبه ویژه - نامه‌ای برای آشنایی با دکتر فاطمه سیاح، استاد ادبیات تطبیقی و سنجش زبان‌های خارجه دانشگاه تهران (۱۳۱۳ تا ۱۳۲۶)، دبیر اول حزب زنان ایران و... ترتیب داده است. مطالب این نیمه ویژه‌نامه عبارتند از:

۱) گذاری بر گذران علمی - اجتماعی دکتر فاطمه سیاح (بخش یکم)

مهری بهفر

۲) گفت‌وگو با محمد گلبن پژوهشگر و فرامرزی طالبی داستان‌نویس و

مهری بهفر

نمایش نامه‌نویس

فاطمه سیاح

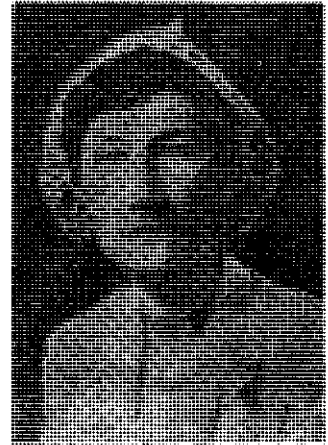
۳) نبوغ در نزد زنها

فاطمه سیاح

۴) زن در ادبیات

فاطمه سیاح

۵) زن و انتخابات ایران



نگاشتن درباره‌ی دکتر فاطمه سیاح و جست‌وجو و واکاوی در زندگی شخصی، اجتماعی و علمی او، موضوعی بود که می‌خواستم نخستین بار، صفحه‌ی تاریخ ماهنامه‌ی حقوق زنان، بدان گشوده شود. یک سال واندی دیر شد، دشواری راه و گاه، بی‌راهی پژوهش در چه‌گونه‌ی گذران زنان ایران - حتا برجسته‌ترین هایشان - را نشانه است.

سشناخت نزدیک‌تر دکتر فاطمه سیاح، دیدار او از دیدگان خویشان، دوستان و آشنایانش، کوشش نگارنده و نیز ضرورت پردازش همه جانبه و غیر برونی زندگی اوست که آن‌گونه که باید میسر نشد. در این جا از همه‌ی خوانندگان و دوستان حقوق زنان، که به گونه‌ای می‌توانند راهی برای ارتباط ما - در ایران یا خارج از ایران - با خویشان و دوستان دکتر سیاح فراهم کنند، یاری می‌جویم. این جستار، در چند بخش، (۱) فاطمه سیاح از روایت تاریخ - ادبیات وار (زندگی‌نامه‌ی رسمی) (۲) فاطمه سیاح به روایت نزدیک‌تران (۳) سیاح، نقد ادبی مدرن، ادبیات نو (۴) سیاح، جنبش زنان ایران ارائه می‌شود.

دکتر فاطمه رضازاده‌ی محلاتی، مشهور به سیاح در سال ۱۲۸۱ خورشیدی در مسکو زاده شد. پدرش میرزا جعفر خان رضازاده‌ی محلاتی (سیاح)، ۴۵ سال در دانشکده‌ی زبان‌های شرقی لازارف، در مسکو، پرفسور زبان و ادبیات بود. دکتر سیاح از مادر آلمانی‌اش، زبان آلمانی را آموخت و زبان فارسی و فرانسه را از پدر. او به زبان‌های روسی، انگلیسی و ایتالیایی نیز تسلط داشت. هفتمین زبانی که فاطمه سیاح مشتاقانه آموخت، زبان موسیقی بود، وی در نزد استادان فن نواختن پیانو را تعلیم گرفت.

دکتر فاطمه سیاح، دوران تحصیل را در شهر مسکو گذراند، به دانشکده‌ی ادبیات مسکو وارد شد و لیسانس و دکتری در رشته‌ی ادبیات را در آن جا به

پایان رساند. وی رساله‌ی دکتری‌اش را درباره‌ی **آنا تول فرانس** نگاشت. دکتر فاطمه سیاح در سال ۱۳۰۰ به همراه همسرش، حمید سیاح^۱، به ایران آمده و دوباره به روسیه بازگشته بود تا سال ۱۳۱۳ که در ایران اقامت گزید. دکتر سیاح زندگی زناشویی ناموفقی داشت و ازدواجش تنها سه سال ادامه یافت.

قویمی درباره‌ی چه‌گونه‌ی اشتغال دکتر سیاح می‌نویسد: «در آن موقع... اهمیت زیادی برای فاطمه سیاح و معلومات او قائل نشدند و در وزارت فرهنگ شغل کوچک و کم‌اهمیتی به او واگذار کردند. در همان ایام دانشسرای عالی افتتاح شد و چون استاد ادبیات نداشتند از خانم سیاح دعوت به عمل آمد تا در هفته پنج ساعت در دانشسرا تدریس کند. وزارت فرهنگ طی نامه‌ای از دانشسرای عالی خواست که از تدریس فاطمه سیاح جلوگیری کند. ولی دانشسرا چون احتیاج زیادی به وجود این زن دانشمند داشت، از انجام این درخواست چشم‌پوشی نمود.»^۲

در سال ۱۳۱۵ با حضور فاطمه سیاح، تدریس زبان و ادبیات روس در دانشسرای عالی آغاز شد. ادبیات تطبیقی، سنجش ادبیات زبان‌های خارجه، نیز نخستین بار توسط دکتر فاطمه سیاح در دانشگاه تهران تدریس شد.^۳

دکتر سیاح پس از پنج سال تدریس، در سال ۱۳۲۲ با تصویب شورای عالی فرهنگ به سمت استادی رسید. و به سال ۱۳۲۶، به هنگام مرگ، رتبه‌ی شش استادی دانشگاه تهران را دارا بود.

در هزاره‌ی فردوسی، مهر ماه ۱۳۱۳، به عضویت کنگره درآمد و مقالاتی درباره‌ی فردوسی و شاهنامه، در نشریه‌ی انجمن آثار ملی و سخن و کتاب فردوسی نامه‌ی مهر منتشر کرد.

دکتر فاطمه سیاح از فعالان جنبش زنان در ایران بود و به همراه گروهی دیگر از زنان، حزب زنان ایران را تشکیل داد. وی دبیر اول این حزب بود. سیاح مدت‌ها ریاست هیأت مدیره‌ی «انجمن معاونت زنان شهر تهران» را بر عهده داشت. عضویت «کمیته‌ی مرکزی در سازمان زنان ایران» و عضویت در «جمعیت شیر و خورشید سرخ بانوان ایران» از جمله فعالیت‌های اجتماعی او بود.

شرکت در هفدهمین اجلاس‌یه‌ی مجمع عمومی جامعه‌ی ملل، در ژنو به سال ۱۳۱۵، شرکت در کنگره‌ی زن و صلح در پاریس به سال ۱۳۲۴ و نیز شرکت در نخستین کنگره‌ی نویسندگان ایران به سال ۱۳۲۵، سفر به ترکیه به سال ۱۳۲۳ به همراه هاجر تربیت (عضو حزب زنان ایران) و سخنرانی در آن جا به نمایندگی از حزب زنان ایران، گوشه‌های دیگر از کوشش‌های پیگیرانه‌ی علمی - اجتماعی او بود.

دکتر سیاح سخنرانی‌های اجتماعی و ادبی بسیاری، در دانشگاه و سازمان پرورش افکار و شورای زنان و انجمن‌های روابط فرهنگی ایران و شوروی و فرانسه ایراد می‌کرد. همچنین در نشریات ایران امروز، پیام نو، مهر و سخن و... مقاله می‌نوشت. در آخرین ماه زندگی‌اش، درباره‌ی تحولات جدید

در عالم هنر و نقاشی، چهار سخنرانی برگزار کرد. روز پنج‌شنبه، ششم اسفند ۱۳۲۶، آخرین سخنرانی‌اش را به زبان فرانسه، درباره‌ی تأثیر نفوذ داستایوسکی در ادبیات فرانسه، در تالار سخنرانی انجمن روابط فرهنگی ایران و فرانسه ایراد کرد.

دکتر سیاح بیش از پانزده سال به بیماری قند دچار بود، در آبان سال ۱۳۲۶ نیز برای درمان به اروپا رفت تا آن که در روز پنج‌شنبه ۱۳ اسفند ماه ۱۳۲۶ ساعت نه صبح، بر اثر ایست قلبی درگذشت و روز جمعه با حضور رییس دانشگاه، در آرامگاه ابن بابویه به خاک سپرده شد. روز ۱۵ اسفند ۱۳۲۶، دانشکده‌ی ادبیات برای ادای احترام به تلاش‌های خستگی‌ناپذیر دکتر فاطمه سیاح و در سوگ او، تعطیل شد.

دکتر سیاسی، رییس دانشگاه تهران، در مجلس یادبود او که در ۲۲ اسفند، در تالار اجتماعات دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران برگزار شده بود، گفت:

«با فوت بانو فاطمه سیاح، دانشگاه تهران یکی از دانشمندترین استادان خود را از دست داد. کرسی درس ایشان عبارت از سنجش ادبیات و زبان و ادبیات روسی بود. چون برای تدریس سنجش ادبیات آشنایی به ادبیات چند زبان بیگانه لازم است، انجام این کار از عهده‌ی هر کس بر نمی‌آید، بدبختانه این جانب، تا این تاریخ، کسی که صلاحیت تدریس این درس را داشته باشد در نظر ندارم، بنابراین دانشگاه ناگزیر است این درس را تعطیل نماید.»^۴

بنا به وصیت خانم دکتر فاطمه سیاح، بیش از د هزار جلد از کتاب‌های او، به کتابخانه‌ی دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران اهدا شد. وزارت فرهنگ ایران نیز برای ادای سپاس، نام وی را بر یکی از دبیرستان‌های دخترانه‌ی تهران گذارد. که گویا اکنون تغییر یافته است.

به مناسبت شب هفتم درگذشت دکتر سیاح، خانم هاجر تربیت دوست و همکار خانم سیاح، در حزب زنان ایران و دکتر رضازاده‌ی شفق در رادیو تهران سخن گفتند. و روز هفتم نیز گروه بی‌شماری از دانشگاهیان دانشجویان و استادان به آرامگاه او رفتند و دکتر حسین خطیبی، دکتر سیاسی و... به تبیین جایگاه علمی و اخلاقی او پرداختند.

فاطمه سیاح به روایت نزدیک‌تران:

دکتر فاطمه سیاح از خاطرات دانشجویانش، بزرگوار صمیمی، با سعه‌ی صدر و دانشی گسترده می‌نماید. دانشجویان روزهایی را در هفته اجازه می‌یافتند به خانه‌ی استاد رفته، با او درس بخوانند و احتمالاً بحث و گفت‌وگو کنند. از گفته‌ی دانشجویان تأثیر عمیقی که دکتر سیاح خواه در ارائه‌ی دروس نو تازه‌اش در عرصه‌ی ادبیات جهان، خواه در جهت‌دادن به خلاقیت، توان آفرینشگری و ایجاد حبس خودباوری بر دانشجویان گذاشته، آشکارا، پدیدار است. خانم دکتر

سیاح، تنها استادی با دانش وسیع در ادبیات تطبیقی و جهان نبود بلکه او کاشف استعداد و جهت دهنده آینده ادبی دانشجویان نیز بود.

دکتر سیمین دانشور، از دانشجویان دکتر سیاح، که رساله‌ی علم الجمال و جمال در ادبیات فارسی را به پیشنهاد و راهنمایی دکتر سیاح، برای دوره‌ی دکتری برگزید، می‌گوید:

«استادی داشتیم به نام خانم دکتر فاطمه سیاح که استاد بسیار باسوادی بود و ادبیات تطبیقی درس می‌داد. خانم سیاح به من گفت که بیا و رساله‌ی دکتری‌ات را با من بنویس و موضوع آن را هم زیبایی‌شناسی قرار بده. من هم پذیرفته و خانم سیاح هم شروع به کار با من کرد.

ادامه‌ی تحصیل در این رشته تا گرفتن تخصص زیبایی‌شناسی از دانشگاه استنفورد آمریکا، توسط دکتر دانشور و نگارش مقالات بسیار در زمینه‌ی زیبایی‌شناسی را می‌توان از تأثیرهای بارز و آشکار دکتر سیاح دانست.

سیمین دانشور، بانوی قصه‌نویسی ایران، را باید از ریشه‌های این شدن واجست. و من ریشه‌های آن را در استادی مشوق و کاشف استعداد، با شناخت ژرف و وسیع از ادبیات داستانی جهان می‌پندارم، دانشور می‌گوید:

«خانم سیاح را من مستثنا می‌کنم، پنج سال زیر دستش کار کردم، هرچه کردم مدیون اویم، هرچه هستم مدیون اویم. اولین قصه‌ای

احمد سمیعی گیلانی، از دانشجویان دکتر سیاح از او چنین می‌گوید:

«من ابتدا از طریق مجله‌ی ایران امروز با ایشان آشنا شدم و بعد در دانشگاه.

از خانم سیاح خاطره‌ی جالبی به یاد دارم، یادم می‌آید با خانم دکتر سیاح امتحان داشتیم. موقع امتحان هیچ کس داوطلب امتحان نبود از شرکت‌کنندگان در کلاس فقط من آمده و به دفتر مراجعه کرده بودم. آن‌ها گفتند: «از دانشجویان کسی نیامده، برای خانم دکتر هم اتفاقی افتاده. پای ایشان شکسته و شما باید صبر کنید تا شهریور.»

گاه شمار زندگی دکتر فاطمه سیاح

۱۲۸۱. هجری برابر ۱۲۲۰ هجری و مطابق ۱۹۰۲ م در شهر مسکو تولد یافت.

۱۳۰۰. اول بار به همراه پسر عمیش، حمید سیاح، و خانواده‌اش از روسیه به ایران آمد.

۱۳۱۳. در کنگره‌ی هزاره‌ی فردوسی شرکت کرد.

۱۳۱۴. در وزارت فرهنگ به خدمت مشغول و معاون اداره‌ی تعلیمات نسوان گردید.

۱۳۱۴. به عضویت هیأت مدیره‌ی کانون بانوان ایران انتخاب شد.

۱۳۱۵. در دانشسرای عالی به تدریس زبان‌های خارجه پرداخت.

۱۳۱۵. از طرف وزارت امور خارجه به ژنو رفت و در هفدهمین دوره‌ی جامعه ملل شرکت کرد.

۱۳۱۷. به مقام دانشیاری دانشگاه تهران رسید.

۱۳۲۲. به عضویت و منشی‌گری حزب زنان ایران که در همین سال تأسیس یافت انتخاب شد.

۱۳۲۲. سمت استادی او در شورای عالی فرهنگ تصویب شد.

۱۳۲۲. به عضویت هیأت مدیره‌ی انجمن روابط

فرهنگی ایران و شوروی درآمد

۱۳۲۲. منشی کمیته‌ی موسیقی و تئاتر و سینمای انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی شد.

۱۳۲۲. به عضویت انستیتوی ایران و انگلیس درآمد.

۱۳۲۳. از طرف حزب زنان ایران، از وزارت دانشگاهستری اجازه‌ی رسیدگی به امور زندان زنان را کسب کرد.

۱۳۲۳. به عضویت هیأت تحریریه‌ی مجله‌ی پیام نو ناشر افکار انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی درآمد.

۱۳۲۳. بنا به دعوتی که از طرف دولت ترکیه به عمل آمده بود به نمایندگی از طرف حزب زنان ایران به ترکیه رفت و طی ۴۵ روز اقامت در آنجا در زمینه‌های مختلف ادبی و فرهنگ سخنرانی کرد.

۱۳۲۴. نخستین شماره‌ی مجله‌ی حزب زنان ایران را در دی ماه منتشر کرد.

۱۳۲۴. از طرف شورای زنان به اتفاق بانو صفیه فیروز به پارسی رفت و در کنگره‌ی زن و صلح شرکت کرد.

۱۳۲۵. به ریاست هیأت مدیره‌ی انجمن معاونت عمومی زنان شهر تهران انتخاب گردید.

۱۳۲۵. عضو کمیته‌ی مرکزی سازمان زنان ایران گردید.

۱۳۲۵. به عضویت جمعیت شیر و خورشید سرخ بانوان ایران درآمد.

۱۳۲۵. به عضویت نخستین کسنگره‌ی نویسندگان ایران درآمد.

۱۳۲۶. در آبان ماه برای معالجه به اروپا رفت.

۱۳۲۶. در روز پنجشنبه شش اسفند ماه آخرین سخنرانی خود را درباره‌ی نفوذ داستایوسکی در ادبیات فرانسه در تالار انجمن فرهنگی ایران و فرانسه ایراد کرد.

۱۳۲۶. در روز پنجشنبه ۱۳ اسفند ماه ساعت نه صبح بر اثر عارضه‌ی سکنه‌ی قلبی در چهل و پنج سالگی در تهران درگذشت.

۱۳۲۶. روز جمعه ۱۴ اسفند ماه، در این بابویه (حضرت عبدالعظیم) به خاک سپرده شد.^۴

۴. پاره شماره برگرفته از کتاب نقد و سیاحت، (مقاله‌ها، سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها، تفریبات درسی)، گردآورنده محمدگلین، صفحه سه، چهار و پنج، انتشارات توس، ۱۳۵۴.

استادی دقیق، پرکار و راهنما بود. استادان دیگر کم‌تر با دانشجویان کار می‌کردند و ادبیات فارسی هم که تدریس می‌شد، از قرن نهم هجری فراتر نمی‌رفت و کوچک‌ترین اهمیتی به خلاقیت و آفرینش هنری داده نمی‌شد. چون انگلیسی می‌دانستم، خواندن متون افلاطون و ارسطو و فلوپتین و سنت آگوستین و هگل و شوپنهاور برایم چندان دشوار نبود و خانم سیاح همواره آمادگی داشت که اشکالاتم را حل کند. هفته‌ای دوروز به خانه‌اش می‌رفتم و فصلی را که نوشته بودم، برایش می‌خواندم و نقد و بررسی می‌کرد. بعد برایم پیانو می‌زد و با هم شام می‌خوردیم. زن تنهایی بود و از بد حادثه خانم سیاح مرد و این هم یکی از سبلی‌های روزگار...^۵

کارکردن بر زیبایی‌شناسی در ادبیات و هنر و

که نوشتم، برای او خواندم. تو همان «آتش خاموش» چاپ شده.

[خانم سیاح] گفت: «تو دانشمندشو، دکترای ادبیات بگیر. قصه‌ی دیگران را نگو، بگذار قصه‌ی تو را بگویند.» جریان اینه که کوشش کردم. جوراجور نثر خواندم و خودم به این نثری رسیدم که خیلی ساده‌اس، با کلمات عامیانه آمیخته است...^۶

تشویق خانم دکتر سیاح، تا بدان جا بود که او خود در دی ماه ۱۳۲۴، در نشریه‌ی حزب زنان ایران، داستان «آن شب عروسی...» از نخستین داستان‌های دکتر دانشور را منتشر می‌کند. دانشور می‌گوید: «خانم فاطمه سیاح، که رساله‌ی دکترایم را با او گرفته بودم، از من می‌پرسید تو می‌خواهی دانشمند بشوی یا نویسنده؟^۷

اما من می‌خواستم خرداد امتحان بدهم پس اصرار کردم که امتحان بدهم. تلفن کردند منزل دکتر سیاح. ایشان گفت: «این دانشجو را راضی کنید که شهریور امتحان بدهد و من نیایم.»

من گفتم: «من برای امتحان آمادگی دارم و می‌خواهم الان امتحان بدهم.»

ایشان با پای شکسته به دانشگاه آمدند.

در آن زمان ما باید در دو شکل امتحان می‌دادیم، اول شفاهی، بعد کتبی. در امتحان شفاهی از من خواست انواع رمان‌ها را نام ببرم و

رمان علمی را توضیح دهم و نمونه ذکر کنم. من از زول ورن نام بردم ایشان گفتند: «دیگر چه؟»

گفتم: «من فقط همین را می‌شناسم چون فقط با زبان فرانسه آشنا هستم.»

بعد ایشان از انگلیسی، آلمانی، روسی، از



نویسندگان و کتاب‌های زیادی اسم بردند، البته او می‌خواست به من بفهماند که باید بیش‌تر پژوهش داشته باشم. من در آن جا واقعا مجذوب و سبب معلومات ایشان شدم. ایشان به زبان‌های متعدد آشنا بود: روسی، انگلیسی، فرانسه، ایتالیایی، آلمانی. نه فقط به پنج زبان آشنا بود که به ادبیات و فرهنگ هر کدام از این زبان‌ها تسلط داشت. درس ادبیات تطبیقی که ایشان ارائه می‌داد شایسته‌ی ایشان بود، چون با ادبیات جهان کاملاً آشنا بودند.

دکتر سیاح در دانشگاه، چهره‌ی مورد احترامی بود و نیز در هر محفلی و... بسیار هم وظیفه‌شناس بود، به حدی که من، دانشجوی سمج و سرتق، او را با پای شکسته به دانشگاه کشاندم تا مرا امتحان کند.^۸

دکتر مهدی روشن ضمیر، دانشجوی دیگر دکتر فاطمه سیاح، در فصلی از کتاب یاد یاران، خاطره‌ای از خانم سیاح، آن استاد بی‌همتای روشن بین، روایت می‌کند. دکتر روشن ضمیر، از رفتار غیر معمول و نامتعارف دکتر فاطمه سیاح در بر تافتن و پذیرش دیدگاه دانشجو، به شدت شگفت زده شده بود. یقین دکتر روشن ضمیر، برای مردود شدن از درس سنجش ادبیات خارجه، به دلیل مخالفت با نظر استاد، در مقایسه با کاراکتر متعارف استادانی است که با تحمیل انگاره‌ی سنتی و مسلط استادی، در خلاقیت و آفرینش و پویایی اندیشگی را در ذهن دانشجو، همین امروز نیز مسدود می‌کنند. او می‌گوید:

«ما معمولاً اشخاص را به خاطر تجردی که در کارشان دارند می‌ستاییم و از این نکته غافلیم که آنان به موازات کار اصلی‌شان، آراسته به سجایایی هستند که به سبب آن‌ها بیش‌تر مورد توجه و احترام مردم قرار می‌گیرند.

در سال‌های تحصیلی ۱۹-۱۳۱۶ خورشیدی من دانشجوی دانشگاه تهران، تنها دانشگاه ایران در آن زمان، در رشته زبان‌های خارجی (فرانسه) بودم. اگر اشتباه نکنم، در سال ۱۳۱۷ لایحه‌ای از تصویب مجلس گذشت که به موجب آن شاگردان اول هر رشته‌ی دانشگاهی به هزینه‌ی دولت به خارج اعزام و پس از تکمیل تحصیلات در دانشگاه، مشغول

به تدریس شوند. در آن زمان من جوان هیجده ساله‌ای بودم و همانند سایر جوانان جویای نام. در همان سال نخست معلوم شد که آرزو بر جوانان عیب نیست و خواهیم توانست در این کار توفیق یابیم.

سه سال تحصیلی به سرعت سپری شد و در آزمایش کتبی پایانی، استاد بی‌نظیرمان، شادروان دکتر فاطمه سیاح در درس سنجش ادبیات خارجه موضوعی را برای امتحان تعیین فرمود که سنجش دو تن از نویسندگان را ایجاب می‌کرد (۱۳۱۹) استادمان از میان نویسندگان فرانسه به بالزاک اعتقاد تام و تمام داشت و از انگلستان چارلز دیکنس، از آلمان گوته و از روسیه داستایوسکی را بیش‌تر می‌پسندید، ولی از میان همه‌ی این‌ها بالزاک را بزرگ‌ترین رمان نویس تمام دنیا می‌دانست. این را می‌دانستم که مورد الطاف و عنایات آن استاد عزیز هستم و از این بابت سر فخر بر آسمان می‌سودم... ولی شما کدام جوانی را سراغ دارید که همیشه از عقل پیروی کند و تابع احساسات نشده باشد؟!

در پاسخ کتبی به آن پرسش امتحانی بنده، برخلاف عقل و احتیاط و راه و رسم ادب و حق‌شناسی، به سنجش بالزاک و هوگو پرداختم و کفه‌ی هوگو را سنگین‌تر کردم، یعنی درست برخلاف رأی زرین استاد علامه‌ی خود اقدام کردم! چون از این ماجرا افزون بر پنجاه سال می‌گذرد، جزئیات را به یاد ندارم، ولی چکیده‌ی استدلال من در سنجش بین ژان والژان و وترن این بود که نوشته‌ی بالزاک رئالیست‌تر و عین واقعیت و حقیقت محض است ولی نمی‌تواند کمال مطلوب و ایده‌آل یک انسان باشد. اگر ما در زندگی وترن جاه‌طلب را سرمشق جوانان قرار دهیم دنیای ما چه جهنمی خواهد بود!...

باری از آن نوشته‌ی دور و دراز ورقه‌ی امتحانی، آن چه که به یادمانده است، سنجش ژان والژان و باباگوریو است در بستر مرگ... یک نویسنده‌ی رئالیست زندگی را بدان گونه که هست وصف می‌کند و یک نویسنده‌ی رمانتیک زندگی را بدان گونه که بایستی باشد. بدیهی است تا انسان ایده‌آل و کمال مطلوبی نداشته باشد، همیشه درخور و خواب حیوانی غوطه‌ور خواهد شد تا روزی که بمیرد و بارگران زندگی را از دوش ناتوان خود براندازد...

پس از پایان امتحانات لیسانس چند روزی به زیارت مشهد مقدس رفته ولی وجدانم همیشه سرزنش می‌کرد که این چه دسته گلی بود که به آب دادی؟! چرا برخلاف تشخیص استاد بی‌همتایت سخن گفتمی و رشته‌های خود را پنبه کردی؟! بگذار تا بیفتم و ببینم سزای خویش! تحصیل در دانشگاه‌های

اروپا را از این پس مگر به خواب ببینی! و چه خوش فرمود استاد سخن سعدی:

هر که با پولاد باز و پنجه کرد

ساعد سیمین خود را ز نجه کرد!

از دیدگاه معنوی و دانش فراوان، «پولاد باز» استاد بزرگوار من خانم سیاح بود و صاحب «ساعد سیمین» من دانشجو نادانی در درونم پیوسته نهیب می‌زد که چرا برخلاف جریان آب شنا کردی و عزیزترین استادت را از خود رنجاندیدی؟! آخر ای نادانک تو بیش‌تر می‌دانی یا استادت؟! آن هم استادی که مشارالینان است و شهرت جهانی دارد.

باری در آن چند روز سخت به عذاب وجدان گرفتار بودم و مرگ خود را از خدا می‌خواستم...

پس از چند روز در مشهد، نامه‌ای از دوست همکلاسی خود دریافت کردم که نوشته بود خانم سیاح عالی‌ترین نمره را به تو داده است! این خبر به قدری غیرمترقبه و شادی‌بخش بود که بی‌اختیار اشک از چشمانم جاری شد...

خدا گواه است که با خواندن این نامه، پیش از آن که از موفقیت خود و امید به آینده خوشحال شوم از بزرگواری و بلند نظری و ذره پروری آن بانوی دانشمند سخت متأثر شدم و این بیت سعدی را زمزمه کردم:

تم بریزد و خاکم به باد داده شود

هنوز مهر تو باشد در استخوان ای دوست

از آن تاریخ بیش از نیم قرن سپری شده است و هنوز ندانسته‌ام که نوشته‌ی ناچیز من چگونه توجه آن استاد بزرگوار را جلب کرده بوده است، نوشته‌ای که اصولاً برخلاف سبک و سلیقه و معتقدات خود استاد بوده است! این را جز بلند نظری و سعه صدر چه می‌توان نامید؟!

شاید برای تشویق یک طلبه‌ی سخت‌کوش مباحثه دوست چنین لطفی در حق این بنده روا داشته است. چند روز بعد خانم سیاح همان دوست همکلاس را به منزل محقر من در تهران فرستاده بود که اگر در وزارت خارجه مایل به استخدام است، اطلاع دهد تا اقدام شود. شما در تمام عمر چند تن استاد تا این حد دانا و در عین حال مهربان و دلسوز و مشوق دیده‌اید؟!...

آقای محمد گلین در تالیف خود به نام «نقد و سیاحت» که مشتمل بر شرح حال و مقالات و تقریرات دکتر فاطمه سیاح است، می‌نویسد: «سنگ آرامگاه که نزدیک به سی سال است در زیر برف و باران قرار دارد صاف شده و شکستگی پیدا کرده است. سنگ نوشته خیلی مشکل خوانده می‌شود. آنچه بازحمت و با ذره‌بین خوانده شد، به‌شرح زیر است:

«آرامگاه دکتر فاطمه سیاح استاد تاریخ ادبیات زبان‌های اروپایی. استاد دانشگاه تهران (۱۳۲۶ - ۱۳۸۱)».

با خواندن این چند سطر، پایان رمان بینوایان هوگو و آرامگاه زنان و زنان به یاد آمد: صلف می‌پوشاند و باران محو می‌کند. این سنگ کاملاً عریان است. هیچ اسم بر این سنگ خوانده نمی‌شود...

...در دانش و ادب جهانی مقامی بس والا داشته و در ساحه‌ی سنجش ادبیات خارجی تاکنون جانشینی برای او پیدا نشده است. نظیر بانو دکتر فاطمه سیاح را در رشته‌ی سنجش ادبیات خارجی چه در میان زنان و مردان و چه در داخل و خارج هرگز ندیده‌ام. احاطه‌ی کامل به ادبیات و فلسفه و علوم اجتماعی اروپا و نقد ادبی و تسلط به چهار زبان روسی، فرانسه، انگلیسی و آلمانی جامه‌ای بود که بر قامت این بانوی دانشمند دوخته شده بود. افسوس که اجل مهلت نداد و این بانوی نابغه، در چهل و پنج سالگی به بیماری دیابت (قند) درگذشت و در این بابویه (ری) به خاک سپرده شد. بخشایش یزدان بر او باد...

...استاد بی‌همتایم، درست چهل و چهار سال است که از رنج هستی رسته و در دل خاک آرمیده‌ای. در زمان دانشجویی من، با این که خود دوستدار نویسندگان حقیقت‌گرا (رنالیست) بودی، به اندیشه‌ی یک دانشجو که به اقتضای سن و بی‌تجربگی جوانی ایدئالیست و خیال پرداز بود ارج نهاده‌ی آن را ستودی. اکنون بیش از پنجاه سال است که با واقعیت زندگی آشنا شده و تجربه‌های تلخ اندوخته‌ام، من نیز به واقع بینی و حقیقت‌گرایی تو آفرین می‌گویم و در می‌یابم که چرا آن همه بالزاک، و به خصوص دو اثر فنانا پذیر او یعنی باباگوریو و اوژنی گراند را می‌ستودی و مثل خود بالزاک به تأثیر نفوذ نامطلوب و روزافزون پول و مادیات در جوامع بشری توجه داشتی. توصیف زندگی بدان گونه که هست، نه بدان گونه که باید باشد.

اما نه تو و نه من که شاگرد کوچک تو بوده و هستم، در عین نگرش به واقعیت ناگوار و ناهنجار، از ایدئال و کمال مطلوب غافل نبوده‌ایم»^۹

خانم هاجر تربیت، همکار او در حزب زنان ایران و همسفر وی برای شرکت در کنگره‌های مربوط به مسائل زنان در ترکیه، درباره‌ی ایشان گفته است:

راجع به اخلاق و سجایای آن مرحوم بدون

افراق می‌توانم بگویم که همت و اراده و متانت که در شخص آن مرحوم سراغ داشتیم، تا حال به نظیر آن تصادف نکردم. با آن که منجاوز از پانزده سال بود که آن فقید به مرض مزمن و خطرناک قند گرفتار بود، همیشه بنا خنده و

آثار

(۱) رساله‌ی دکتری درباره‌ی آنا تول فرانس (به روسی)

(۲) کتاب تدریس زبان روسی برای دبیرستان‌ها، با همکاری پرفسور گیلید براند، طبق توصیه‌ی وزارت فرهنگ

(۳) کیفیت رمان، روزنامه‌ی ایران، بهمن ماه ۱۳۱۲

(۴) وظیفه‌ی تعلیم و تربیت در شاهکارهای ادبی، مجله‌ی تعلیم و تربیت، سال چهارم، شماره‌های آذر و دی ۱۳۱۳

(۵) موضوع رمانتیسیم و رئالیسم از حیث سبک‌نگارش در ادبیات اروپایی، مجله‌ی مهر، سال سوم، شماره‌های ۳، ۴، ۵، شهریور ۱۳۱۴

(۶) مادام دوستال، مجله‌ی مهر، سال چهارم، شماره‌های ۲، ۳، ۴، مرداد و شهریور ۱۳۱۵

(۷) خطابه در احوال الکساندر سرگیویچ پوشکین شاعر نامدار روس، روزنامه‌ی اطلاعات، ۱۶ اسفند ۱۳۱۵

(۸) زن در مغرب زمین (پنجاه سال پیش و امروز)، مجله‌ی ایران امروز، سال یکم، اسفند ۱۳۱۷

(۹) تدریس متون، مجله‌ی تعلیم و تربیت، سال نهم، شماره‌ی ۱۰، ۱۳۱۷

(۱۰) زن و هنر، مجله‌ی ایران امروز، سال یکم، شماره‌های ۲ و ۳، اردیبهشت ۱۳۱۸

(۱۱) مقام زن در ادبیات، مجله‌ی ایران امروز، سال دوم، شماره‌ی ۲، اردیبهشت ۱۳۱۹

(۱۲) زن در ادبیات جدید (فرانسه)، مجله‌ی ایران امروز، سال دوم، شماره‌ی ۳، خرداد ۱۳۱۹

(۱۳) زن در ادبیات جدید (انگلیس)، مجله‌ی ایران امروز، سال دوم، شماره‌ی ۵، مرداد ۱۳۱۹

(۱۴) زن در ادبیات آلمانی، مجله‌ی ایران امروز، سال دوم، شماره‌ی ۷، مهرماه ۱۳۱۹

(۱۵) مسئله‌ی نبوغ در نزد زن‌ها، مجله‌ی ایران امروز، سال دوم، شماره‌ی ۸، آبان ۱۳۱۹

(۱۶) مقام سنت در تاریخ ادبیات، مجله‌ی ایران امروز، سال دوم، شماره‌های ۹ و ۱۰، آذر و دی ۱۳۱۹

(۱۷) موضوعات جاویدان و مطالب روزانه در ادبیات، مجله‌ی ایران امروز، سال دوم، شماره‌ی ۱۲، اسفند ۱۳۱۹

(۱۸) بالزاک و روش نو داستان‌نویسی، مجله‌ی ایران امروز سال سوم، شماره‌های ۲ - ۶، اردیبهشت - شهریور ۱۳۲۰

(۱۹) ادبیات معاصر ایران، مجله‌ی پیام نو، سال یکم، شماره‌ی ۱ مرداد ۱۳۲۲

(۲۰) مصاحبه با بانو دکتر فاطمه سیاح استاد دانشگاه، مجله‌ی عالم زنان، سال یکم، شماره‌ی ۱، تیرماه ۱۳۲۳

(۲۱) آنتون چخوف (برای چهلمین سال وفاتش)، مجله‌ی پیام نو، سال یکم، شماره‌ی ۱ مرداد ۱۳۲۳

(۲۲) مصاحبه با خانم دکتر فاطمه سیاح، مجله‌ی عالم زنان، سال یکم، شماره‌ی ۷، دی ماه ۱۳۲۳

(۲۳) زن و انتخابات در ایران، مجله‌ی آینده، دوره‌ی سوم، شماره‌ی ۱۰، شهریور ۱۳۲۴

(۲۴) انتقاد دانشمندان اروپایی در باب فردوسی، مجله‌ی مهر، سال دوم، شماره‌ی ۵

(۲۵) داستانیوسکی (مقدمه بر کتاب شب‌های روشن، ترجمه‌ی دکتر زهرا خانلری)، نشریه‌ی شماره‌ی ۲ سخن، ۱۳۲۴

(۲۶) شرق در آثار پوشکین، مجله‌ی پیام نو، سال یکم، شماره‌ی ۱۲، مهرماه ۱۳۲۴

(۲۷) نظریاتی چند در باب شاهنامه و زندگانی فردوسی، مجله‌ی سخن، سال دوم، شماره‌ی ۱۰، آبان ۱۳۲۴

(۲۸) نظری به اخلاق، مجله‌ی گل‌های رنگارنگ، سال چهاردهم، اردیبهشت ۱۳۲۵

تحقیق مختصر در احوال و زندگانی فردوسی، تهران، جیبی، ۳۵ صفحه، بی‌تاریخ

(۲۹) درس عبرت از وقایع آذربایجان، مجله‌ی گل‌های رنگارنگ، سال چهاردهم، خرداد ۱۳۲۵

(۳۰) وظیفه‌ی انتقاد در ادبیات، نشریه‌ی نخستین کنگره‌ی نویسندگان ایران، تیرماه ۱۳۲۵

(۳۱) نثر فارسی معاصر (نظری به سخنرانی دکتر نائل خانلری)، نشریه‌ی نخستین کنگره‌ی نویسندگان ایران، تیرماه ۱۳۲۵

(۳۲) نظری به نمایشگاه هنرهای زیبای ایران، مجله‌ی پیام نو، سال دوم، شماره‌ی ۱۰، مرداد ۱۳۲۵

(۳۳) میخائیل شولوخف (خلاصه‌ی سخنرانی)، مجله‌ی پیام نو، سال سوم، شماره‌ی ۱، مهرماه ۱۳۲۵

(۳۴) خانم، اگر به مجلس شورای ملی رفتید چه خواهید کرد؟، مجله‌ی بانو، سال دوم، شماره‌ی ۱۲، آذرماه ۱۳۲۵

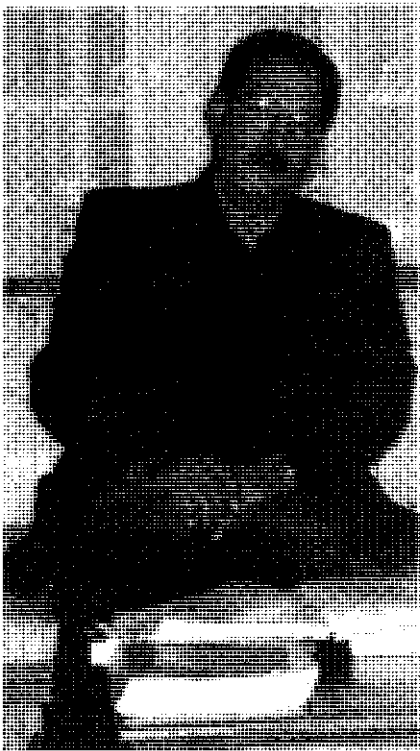
(۳۵) نقد و سیاحت (مجموعه‌ی مقالات و تقریرات دکتر فاطمه سیاح)، گردآورنده محمدگلین، تهران، ۱۳۵۴ توس

* فهرست آثار دکتر سیاح برگرفته از کتاب از نیما تا روزگار ما، بچیا آری‌بور، ص ۱۷۶، ص ۱۷۷، انتشارات زوّار، تهران ۱۳۷۴

هوش و استعداد به قدری متواضع و خوش خلق و نیکو صفت بود که هرگز مناعت طبعش اجازه نمی‌داد، معلومات خود را به رخ مردم بکشد و خودستایی کند. در زندگانی خصوصی بسیار ساده و بی‌آلایش و زود باور بود، چون در

مشاهده‌رویی بر آلام جسمانی غلبه یافته نه پیش کسی می‌نالد و نه به هر کسی ابراز درد و رنج می‌کرد. واقعاً چه خوب گفته‌اند: درخت هرچه بارش بیش‌تر سرش پایین‌تر. این بانوی دانشمند با آن همه فضایل و کمال و با آن

گفت و گو با محمد گلبن



نیاز به خود نمایی نخواهد داشت...
 ای ستاره‌ی فروزان ادب، نه تنها ماها که
 خوشه چینیان خرمن معرفت تو بودیم، بارها به
 خود گفته‌ایم، او نه استاد بود و نه شاگرد... بلکه
 ادبا و اساتیدی هم که از کشورهای بیگانه به
 این آب و خاک روی می‌آوردند، بسان
 قطره‌های باران که به بهنای دریا رسیده باشند.
 در برابر پهنا و ژرفای دانش تو شرمسار
 می‌شدند و دم در می‌کشیدند. ای دریغ بعد از
 این که خواهد توانست مثل تو تدریس بکند و
 چهار پنج زبان را به سهولت آب روان بلد باشد؟!
 چه کسی آن همه دانش ادبی، فلسفی و
 اجتماعی را به یک جا گرد خواهد آورد؟! چه
 کسی آن همه کتاب خواهد خواند و خواهد
 فهمید؟ کدام زنی ما را در انتظار بیگانگان
 سرفراز خواهد کرد؟! ای کاش کسی دیگر
 می‌توانست جای تو را بگیرد! ای کاش مردان
 در سخت کوشی و دانش اندوزی از تو سرمشق
 می‌گرفتند! ای کاش... ۱۲

قاموس زندگی او دروغ و ریا مفهومی نداشت،
 هرگز باورش نمی‌شد که ممکن است دیگران
 دروغ بگویند یا ریاکاری و ظاهر سازی
 کنند...
 خانم تربیت در همین مقاله، از سفر یک ماه و
 نیمه‌اش به ترکیه همراه با خانم دکتر سیاح، می‌گوید:
 «در سال ۱۳۳۳ طبق دعوتی که از طرف دولت
 ترکیه به عمل آمد، به اتفاق نگارنده به سمت
 نمایندگی از طرف «شورای زنان» به آن کشور
 مسافرت کردیم. در مدت یک ماه و نیم
 مسافرت و اقامت در ترکیه به من ثابت شد که
 ایران با داشتن دکتر فاطمه سیاح به جرأت
 می‌تواند ادعا کند که یکی از بزرگ‌ترین و
 دانشمندترین زنان عصر حاضر را دارد. زیرا
 سخنرانی که این فقید دانشمند در تالار بزرگ
 دانشکده‌ی حقوق و سیاست آن کشور در جلو
 متجاوز از هزار نفر مستمع به زبان فرانسه‌ی
 فصیح راجع به گوته و حافظ ایراد کرد. مورد
 تحسین و تمجید دانشمندان ترکیه قرار گرفت
 و همچنین مصاحبه‌هایی که این بانو به زبان‌های
 مختلف با استادان ترک و خارجی که در
 دانشکده‌ها تدریس می‌کردند، در رشته‌های
 علوم مختلف به خصوص ادبیات به عمل
 می‌آورد، در قلوب همه‌ی آن دانشمندان
 احساساتی آمیخته به تقدیر و احترام تولید
 کرد و باعث افتخار کشور ما گردید. ۱۱»

پانویس:

۱. حمید سیاح، از رجل سیاسی ایران بود، سفیر ایران در
 شوروی و وزیر کابینه‌ی فروغی، ریاست هیأت نمایندگی
 ایران در شوروی... وی در ۲۵ شهریور ۲۰ درگذشت. رک
 به روز شمار تاریخ ایران باقر عاقلی، نشر گفتار، ص ۲۲۵،
 سال ۱۳۷۶.
۲. فخری قومی، ص ۱۶۹، انتشارات آموزش و پرورش،
 ۱۳۵۲.
۳. عیسا صدیق، بزرگداشت مشاهیر فرهنگ ایران،
 دانشگاه تهران، گردآوری و تنظیم ویلما طوما.
۴. خبرهای دانشگاه، اسفند ۲۶، ص ۲۳-۲۴ به نقل از نقد
 و سیاحت (محمد گلبن)،
 ص ۴۴، انتشارات توس، ۱۳۵۴.
۵. سیمین دانشور، شناخت و تحسین هنر، ص ۴۱۲، نشر،
 سیامک، ۱۳۷۵، تهران.
۶. همان، ص ۲۷۸.
۷. همان، ص ۵۵۵.
۸. مه‌ری بهفر، گفت‌وگو با آقای احمد سیمعی گیلانی، ۲۶
 آبان ۷۸، در فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۹. دکتر مهدی روشن ضمیر، یاد یاران، ص ۳۵۸ تا ۳۶۳،
 نشر مستوفی، ۱۳۷۱.
۱۰. هاجر تربیت اطلاعات ۱۵۸۴، ۱۶ اسفند ۱۳۲۶ ص ۱.
 به نقل از نقد و سیاحت، محمد گلبن، ص ۴۲، ۴۴.
 همان.
۱۱. همان.
۱۲. دکتر مهدی روشن ضمیر، یاد یاران، ص ۱۷۰، نشر
 مستوفی، ۱۳۷۱.

منابع بخش نخست جستار (زندگینامه‌ی رسمی) از:

- ۱) یحیا آیین‌پور، از نیما تا روزگار ما، زوار، ۱۳۷۴.
- ۲) محمد گلبن، نقد و سیاحت، مقدمه، انتشارات توس،
 ۱۳۵۴، تهران.
- ۳) فخری قومی کارنامه‌ی زنان مشهور ایران به انتشارات
 آموزش و پرورش، ۱۳۵۲.

محمد گلبن، پژوهشگر و مؤلف، در
 زمینه‌ی تاریخ معاصر ایران و صاحب
 بیش از پنجاه کتاب در تاریخ، سفرنامه،
 کتابشناسی و... با گردآوری آثار و
 نوشته‌ها حتا جزوه‌های درسی خانم
 دکتر فاطمه سیاح و انتشار آن در کتابی
 به نام نقد و سیاحت، به سال ۱۳۵۴، تنها
 کسی‌ست که در این سال‌ها به گونه‌ای به
 دکتر فاطمه سیاح پرداخته است. با او به
 گفت‌وگو نشستیم تا از نزدیک از توجه و
 دیدگاه او نسبت به دکتر فاطمه سیاح،
 در وانفسای نادیده انگاری‌های معطوف
 به زنان، پرسش کنیم امانشست ما به
 پرسش محدود نبود و ایشان در سامان
 دادن به این ویژه‌نامه صمیمانه یاریگر
 ما بودند.

آقای گلبن شما اولین کسی هستید که با انتشار
 کتاب نقد و سیاحت، به خانم دکتر سیاح توجه
 نشان دادید. چه طور نظر شما به دکتر سیاح
 جلب شد؟

دکتر سیاح یکی از چهره‌های برجسته‌ی ادبیات ایران
 بود و استاد ادبیات تطبیقی جهان در دانشگاه تهران.
 دکتر سیاح اولین کسی بود که در ایران در زمینه‌ی

دکتر دانشور مرگ خانم دکتر سیاح را از
 سیلی‌های روزگار دانست و دکتر روشن ضمیر
 درباره‌ی تأثیر مرگ استاد چنین می‌گوید:
 «خبر مرگ خانم سیاح همچون صاعقه‌ای
 بر سرم فرود آمد و از زندگی بیزارم کرد. خانم
 سیاح مرد و آن همه دانش و ادب را با خود به
 خاک برد! آن دیدگان تیز بین موشکاف، آن
 فهم سرشار، آن حساسیت شدید، آن دانش
 کرانه ناپیدا چگونه از یاد می‌رود؟!
 هیبهات که مادر روزگار در همچو محیطی
 چون تو فرزند بزایدا در عظمت مقام علمی و
 ادبی تو همین بس که بارها در انجمن‌های
 جهانی زنان مایه‌ی روسفیدی ایرانیان
 بوده‌ای...»

حیف از آن خلق و خوی بهشتی! اگر
 دیگری به جای تو بود چه نیش‌های غرور که به
 دل این و آن فرو نمی‌کرد! ولی از خود پسندی و
 فضل فروشی کوچک‌ترین اثری در رفتار و گفتار
 تو مشهور نبود. وقتی به منزل تو می‌آمدم با چه
 مهربانی و ادب از شاگرد خود پذیرایی می‌کردی
 و با چه صمیمیت و صفا سخن می‌گفتی! آری
 کسی که از لذت‌های نفسانی به چند عدد
 سیگار و از مال دنیا به چند کتاب قناعت کند